

## پارانویا، ایذاء و اذیت آشکارا. ترجمه لاله راستکار

عدالت در راستای دغدغه اش برای حمایت دائم از اکثر افراد جامعه، جرائم جدیدی را، در پاسخ به آن دسته از زیاده رویها که تاکنون از قوانین کیفری گریخته اند، ابداع کرده است: مزاحمت‌های اخلاقی، مزاحمت‌های جنسی، خشونت‌های روانی و غیره. این بسط و گسترش حوزه نفوذ قانون در جامعه، ما را به انسانهایی بی مسئولیت و پارانویک تبدیل می کند.

طی سالهای اخیر پارانویا دیگر یک بیماری روانی نیست. بلکه کلیدی است برای مطالعه نتایج درون ذهنی بوجود آمده از سیاست‌های کیفری. سیاست‌هایی نظیر کنکاش‌های روانی زیان آور (۲۰۰۱) مزاحمت‌های اخلاقی در محل کار (۲۰۰۲) مزاحمت‌های جنسی (۲۰۰۲) و اخیراً قانون مجازات خشونت‌های روانی بین زوجین. هر کدام از موارد بالا به نحوی جلوه گر این پارانویای کیفری است.

بعد از این اگر احساس کردید آزرده خاطر هستید یا اگر بی هیچ دلیل مشخصی غمگین هستید، اگر بیماری‌های سخت و عجیب و غریب

مانند سرطان به شما هجوم آوردند، بدانید که این قوانین جدید، که فقط برای سعادت شما ابداع شده اند، به شما کمک خواهند کرد که از شر ناراحتیهای خود خلاص شوید و حتی گاهی از اوقات معالجه شوید.

قضات آماده اند دسیسه هایی که افراد بدخواه علیه شما درست می کنند را پیگیری کنند. اما گمان نکنید که آنها شما را در برابر تروریستها، خشونتگران و یا قاتلین زنجیره ای محافظت می کنند.

۳۷

دشمنانی که شما را آزار می دهند اغلب افراد کاملاً عادی جامعه هستند: همکارانتان در محل کار، روانکاو، کارمند یک نهاد غیر رسمی و در آخر همسرتان. آزار دهندگان شما، به کتک زدن، دزدی یا خشونت علیه تان نمی پردازند. هدف آنها مسلط شدن به سیستم روانی شما از طریق بهم ریختن و هدایت آن بر اساس مقاصد پلیدشان است.

آزار دهندگان شما، مداخله گرانی هستند که راهکارهای قانونی و مخفی برای هدایت رفتار شما بر اساس اهدافشان رامی شناسند.

در حالیکه با سادگی و بی خبری فکر می کنید پیامدهای بد به دلیل بدشانسی برایتان رخ می دهد، تباهی با بهره جویی از این موقعیت تا انتها پیش می رود و شما تصور می کنید که خودتان باعث و بانی این فجایا هستید.

### زیر پا گذاشتن قانون سکوت؟

علت ابداع این قوانین جدید، هر بار کمابیش مشابهند: گاهی کتاب یا فیلم پر فروشی هستند که توسط خبر نگاران معرفی می شوند و خوانندگان یا بینندگان را به سمت همذات پنداری با صحنه ها و حوادث فاسد هدایت می کنند.

و یا همچنین آثار و کتابهای ماری-فرانس ایری ژویان<sup>۲</sup> و یا کریستوف سزور<sup>۳</sup> که در مورد مزاحمتهای اخلاقی صحبت می کنند. گاهی تقصیر به گردن روانکاوان دروغینی است که با القائات خود روان قربانی خود را مسخ می کنند.

گاهی جنجالها با گزارشات کمابیش رسمی شروع می شوند مانند گزارشی راجع

به خشونت‌های روانی بین زوجین که پیامدهای اجتماعی و مطبوعاتی مهمی را بوجود می‌آورد.

در چنین شرایطی بلافاصله، قوانین وضع و با تحسین اغراق آمیزی اجرا می‌شوند. مطابق منطق آنچه که آزادی عقیده نامیده می‌شود، این اقدامات پارانوئیک-تنبیهی در قالب نبرد بین ضعیف و قوی معرفی می‌شوند.

دشمنانی که شمارا آزار می‌دهند اغلب افراد کاملاً عادی جامعه هستند: همکارانتان در محل کار، روانکاو‌تان. کارمند یک نهاد غیررسمی و در آخر همسر‌تان. آزاردهندگان شما، به کتک زدن، دزدی یا خشونت علیه‌تان نمی‌پردازند. هدف آنها مسلط شدن به سیستم روانی شما از طریق بهیم ریختن و هدایت آن بر اساس مقاصد پلیدشان است.

زیر پا گذاشتن قانون سکوت: نباید ضعف‌ها را به دلیل وجود مداخله گرانی قوی در اعمال آنها، مجازات کرد و باید به این روند یکبار برای همیشه پایان داد.

می‌توان تصور کرد که بعضی مشکلات از سوء برداشت ناشی می‌شوند مثلاً گاهی مشکلی که مزاحمت اخلاقی تلقی می‌شود صرفاً یک درگیری ساده در محیط کار است یا اینکه مسئله، خشونت روانی نیست بلکه صرفاً یک مشکل زناشویی است. از آنجا که در برابر آنهايي که هدفشان تسلط بر روح شما برای به اطاعت درآوردن و ویران کردن آن است و شما هیچ کاری جز خنثی کردن اعمال آنها نمی‌توانید بکنید، لزوم وجود قوانین کیفری مشخص می‌شود. فقط ترس از مجازات می‌تواند این افراد را دچار وحشت کند. حتی اگر تصور شود که آنها در اولین فرصت، دوباره اعمالشان را از سر خواهند گرفت.

به این دلیل که به آنها در برابر قانون بیشتر به آنچه هستند تا آنچه که انجام داده‌اند پرداخته می‌شود، این تصور پیش می‌آید که تمامی این جریان‌ات کیفری، نمایشی است. حال که آنان فاسدند و دوباره همه چیز را از سر خواهند گرفت، پس چرا از طریق یک روش ماندگار آن را خنثی نکنیم؟

لما فکر می کنم زخم  
هم مرا گول می زند...

مامور موسادا



۴۹

استراتژیهای اختصاص یافته به مفسد روزمره، افراد جامعه را به پیش گرفتن رفتارهای جدیدی در قبال هموعانشان سوق می دهند بدین معنی که کارهای ناشایست شان را در قالب یکسری جملات کوتاه تکراری،

چپ چپ نگاه کردن به افراد و یا ارائه تفسیرهای نابجا انجام می دهند. هر کدام از این اعمال، بخشی از روند تخریب یا تحریف قربانیانی می شود که تقصیری در آنچه بر سرشان آمده ندارند.

این قربانیان نیز مانند تمام شهروندان دارای سلامت روحی هستند تا روزیکه مشکلی سر راهشان بوجود آید و به زندگی درونی شان نفوذ کند. در این شرایط قربانی خود را تسلیم یکسری قرائن و نشانه هایی می کند که عوامل بیرونی را به بدبختی پیش آمده ربط می دهند.

قاضی برای اعتبار بخشیدن به تئوری دسیسه و برای رها کردن قربانی از رنجهایش دعوت شده است. در غیر اینصورت قربانی، رها شده در میان تباهی ها، نه تنها به افسردگی حاد مبتلا می شود بلکه ممکن است دست به خودکشی بزند و یا به بیماریهای مهلک دچار شود.

مجازات، برای شکستن این مدار جهنمی در نظر گرفته شده است. ابتدا به محکوم فرصت داده می شود که به این ذهنیت دست پیدا کند که مسئول نیست بلکه کاملاً

بی گناه است. در این روند پارادوکس که طی آن محکوم در محیط بیرونی خود احساس آزادی می کند، در نسبت دادن رفتارهای مخرب خود به تباهی های بیرونی نیز می تواند آزاد باشد.

طرح تئوری دسیسه که مفهوم رسمی و ملموسی به افکار پارانوئیک قربانی می دهد به او اطمینان می دهد و او را از رنج زندگی می رهاند.

سئوالی که مطرح می شود اینست که چطور به اینجا رسیده ایم؟

ابتدا می توانیم روی فرضیه نوربرت الیاس<sup>۴</sup> کار کنیم. بعد از فرونشاندن خشونت های فیزیکی تمدن ما رابسوی ممنوع کردن خشونت های روانی سوق می دهد. چیزی که ما به دنبال کشف آن هستیم عموماً بعضی نتایج اعمال قدرت و نفوذی است که افراد در مورد یکدیگر بکار می گیرند.

در هر کدام از این جرائم حضور یک اصل کلی قابل توجه است: تنبیه کردن افرادی که می خواهند ما را به سمت ناخودآگاهمان رهبری و هدایت کنند.

با وجود این، حقیقت این نیست که راهبری شدن از طرف دیگران، در قوانین ما به شدت محکوم باشد. چرا که ما بدون هیچ مشکلی اطاعت بی چون و چرای کودکان از والدینشان را می پذیریم حتی اگر این امر در دنیای کودکان آنها خاطره بدی ایجاد بکند.

یا اینکه کلیسای کاتولیک طرفدارانش را به عدم استفاده از پرزرواتیوها حتی برای جلوگیری از بیماری های مقاربتی دعوت می کند.

حقیقت اینست که حتی اگر تمام راهبری های فوق دارای تاثیرات بد باشند باز هم بعنوان یک اطاعت بی چون و چرا بر خلاف سلیق انسانها به شمار نمی روند. مانند وابستگی به مافوق که به زیردستانش بابت انجام یکسری وظایف بسیار بی ارزش پول ناچیزی می پردازد.

قوانین جدید از این پیش فرض ناشی می شوند که برای مطیع دیگران بودن روشهای خوب و بد وجود دارند. روشهایی برای انجام دادن آنچه برخلاف سلیقه مان است. بعضی با خود فکر می کنند، آیا این قوانین جدید می خواهند این روشهای بد را

تعقیب و حذف کنند تا اینکه سایر روشها بلا مانع و بدون اشکال عمل کنند؟ بدیهی است که این امر، به دنیایی که گفته می شود در آن هیچ چیز سر جایش نیست، نظم را برمیگرداند.

در این شرایط آزادی کنترل بر خود، مانند اسلحه برهم زننده نظم این جامعه خطرناک به شمار می رود. چه چیزی بهتر از اینکه حکومت را ضامن ارتباطات بین فردی سازمان دهی نشده مان قرار دهیم که کشش و جاذبه ما به دیگران را به خشونت تبدیل می کند؟

بعضی از متخصصین می گویند هیپنوتیزم کننده، خود بنده هیپنوتیزم شده است چرا که مانند تکرار یک تصویر در آینه دچار این ماجرامی شود.

می توان تصور کرد عاقبت سرنوشتمان این باشد که در محضر دادگاه همگی به عنوان افراد تبهکار شناخته شویم. اما نباید کاملاً ناامید شد. آن روز گفته خواهد شد که تمام انسانها تبهکار به دنیا می آیند و در برابر قانون برابرند. سرانجام به این نتیجه می رسیم که اگر می خواهیم بر افراد بسیار خطرناک حکومت کنیم بهتر است آنها را آزاد بگذاریم تا هر آنچه می خواهند انجام دهند حتی اگر به ضررشان باشد. ♦ ♦

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

\* مارسلا یاکوب محقق در CNRS پاریس

1. Flagrants Délits de Harcèlement , Marcela Iacub.
2. Marie-France Hingoyen
3. Christophe Desjours
4. Norbert Elias



سکھاء علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

JOIN THE NETWORK